

برای رسیدن به صلح باید جنگید

خشونت، ترور و تروریسم، قتل و خونریزی، از بین رفتن انسانهای بیگناه و همه همه به تنهایی کافی است که به رد خشونت در تمامی اشکال اعتقاد بیاوریم. اعتقادی که در نگاه اول منطقی بنظر میرسد اما در نهایت چه؟ اینکه خشونت بد است و کشتار مردم بیگناه عملی مطرود است بحث درستی است اما پاسخی برای این سوال نخواهد بود که چگونه باید به دنیایی که این اشکال خشونت را در آن نبینیم رسید؟ این سوال مهمی است که کمتر کسی پاسخ گویش است و عمدتاً با تکرار نفی خشونت گمان میکنند که گویی تمام جهان چشم بدهانشان دوختند تا بمجردی که از زشتی های خشونت میگوییم دست از کارهای غیر انسانی شان بردارند. ولی متأسفانه هیچگاه معضلات اجتماعی با موعظه های انساندوستی حل نشده و نخواهد شد. زیرا که دلایل خشونت ریشه در مسایل اقتصادی، خواسته های طبقاتی و طبقات حاکم دارد که با هیچ موعظه انساندوستانه ای قابل حل نبوده و تنها با دگرگونی کلی در تمامی عرصه ها بدست خواهد آمد.

از فجایع انسانی در جهان سخن می‌گویند و بجای اینکه ریشه های پیدایش و راهکارهای حل آن را بشکافند برایمان از بد بودن خشونت میگویند، چیزی که همه آن را میدانند و تکرارش شرایط امروز را عوض نخواهد کرد. تفکرات انسان دوستانه و حقوق بشری چیز جدیدی نیست که امروز به آن رسیده باشند بلکه این تفکرات ریشه در قرنهای مجادلات بشری دارد که اوج آن در قرن ۱۶ که جدال میان سنت و مدرنیست بود جریان داشت. اما چرا نتیجه نداد؟ تنها به این دلیل که هیچ ستمگری با موعظه های انسان دوستی از جنایاتش دست نخواهد کشید و راهی نیست جز اینکه به زور او را به پایین کشید. و همینجاست که ضرورت جنگ میان ستمگر ستمدیده و سرکوبگر و سرکوب شده رنگ گرفته و بیش از گذشته نمود پیدا میکند.

میگویند آنقدر زخمها دیدیم که دیگر نمیخواهیم تکرارش کنیم. میگویند یادآوری پاره پاره رفقایمان در زندان باعث شده که امروز حتی از مجازات شکنجه گران مان هم گذشت کنیم. در وحله اول این نگاه خیلی انسانی بنظر میرسد، در حالی که اینطور نیست زیرا آنان چنان شیفته انساندوستی های غیر منطقی شده اند که عملاً جایگاه ستمگر و ستمدیده را عوض میکنند. برای آنان انسان فقط معنی انسان را میدهد نه چیز دیگر. برایشان مهم نیست که انسانها بر اساس موقعیتشان در مناسبات اجتماعی خواسته های گوناگون دارند که همان خواسته ها از آنها سرکوبگر و سرکوب شده میسازد. آنان با ترویج این نوع دیدگاه ها بچه ای که سرش از انفجار خمپاره های آمریکایی تکه تکه شده است را با کسی که این عمل را انجام داده یکسان می‌بینند. آنان رفیقی را که زیر شکنجه های حاج داوود ها تکه تکه شده است را با حاج داوود یکسان می‌بینند و ناآگاهانه آنها را با هم مقایسه میکنند.

بسیاری از این انسان دوستان چنان در این مسیر پیشرفت میکنند که منکر انقلاب و مبارزات مسلحانه برحق مردم میشوند. انقلابیون و آزادیخواهان را تروریست می‌نامند و بخيال خود با اینگونه اشعار قادرند دنیا را از بدی ها پاک کنند. اما هیچکدام برایمان توضیح نمیدهند برای رسیدن به آن دنیای آرمانی چه باید کرد؟ انقلاب نمیکنیم، اسلحه دست نمیگیریم، حتی شیشه ای را هم نمیشکنیم، اما بلاخره چگونه ستمگران را سرنگون کنیم؟ چگونه از دولتهایی که تا دندان مسلح هستند و هر صدای مخالفی را با گلوله جواب میدهند بخواهیم که دست از کارهای ضد انسانی شان بردارند؟ التماسشان کنیم و به پاهایشان بیفتیم که لطفاً ما را کمتر قتل عام کنید؟ و یا مسیح وار برای امرزیدن گناهانشان خود را به صلیب بکشیم؟

اما جای اینگونه اشعار لطیف روی اسمانها است. در روی زمین زندگی طور دیگری است. بچه ها بی را میبینیم که در عمرشان جز خشت های آجر در کوره پزخانه ها چیزی ندیدند. کارگران قالی بافی را میبینیم که جز دار قالی هیچ چیز را به چشم ندیدند. کارگرانی را میبینیم که کمرشان زیر کار کارمزدی خورد شده، کشاورزانی را می بینیم که به وجود زالو های چسبیده به پاهایشان در درون رخت خواب هم عادت کردند. اینها مسایل روی زمین است که باید حلش کرد. اما چگونه؟ بدون تردید با موعظه راه بجایی نخواهیم برد و دقیقاً باید به خشم برحق همان مردم متوسل شد، آتش خشمشان را شعله ور کرد تا سرمایه با تمامی محافظین ریز و درشتش خاکستر کنند.

می گویند از انقلاب خسته شدیم، دیگر نمیخواهیم خون ریخته شود. آنانی که خون بدشان میاید سالهاست که این شعار ها را سر میدهند و هر سال شاهد ریخته شدن خونهای بسیاری از مردم، زنان و زحمتکشان کشورمان هستیم. برای اینان که انقلاب را مترادف با خشونت میدانند اصلاً مهم نیست که در این سالها چند هزار نفر جان باختند؟ آنها تصور

میکنند که انقلاب یعنی اینکه نیمی از مردم باید بمیرند. اما آیا در قیام ۵۷ چند نفر کشته شدند؟ و در این ۲۶ سال چند نفر از بین رفتند؟ پس کجای انقلاب هزینه دارد؟ چرا تلاش میکنند که از انقلاب چهره ای خونریز و وحشی تصویر کنند؟ به اعتقاد من این تلاشها تماما يك معنی دارد و آن تلاش برای حفظ مناسبات موجود است. حفظ مناسبات موجود نه به معنی حفظ جمهوری اسلامی که شاید بسیاری از آنان مخالف جمهوری اسلامی باشند اما برای آنان مهم است که جمهوری اسلامی برود ولی مناسبات آن کماکان دست نخورده باقی بماند. همان مناسباتی که باز عده ای اینبار شاید کروات برگردن اکثریت جامعه و حاصل دسترنج زحمتکشان را چپاول کنند.

سرمایه داری با شعار مبارزه با تروریست روزانه هزاران نفر را در گوشه و کنار دنیا عملا ترور میکند. کمونیستها در آمریکای لاتین در روز روشن توسط باندهای مخوف اطلاعات آمریکا ترور میشوند. آنها حتی به مردم عادی هم رحم نمیکنند و آنها را روزانه در عراق و افغانستان و یوگوسلاوی ترور میکنند. برای مردم انقلاب های دروغین براه میاندازند و خمینی ها و پینوشه ها را به سرکار میآورند، صدام و طالبان را بمدت ۲۵ سال مسلح میکنند و آموزش نظامی میدهند. اما در این میان آنانی که برای رهایی ملتشان دست به اسلحه بردند را تروریست میخوانند. آن بزرگمردی که لاجوردی کثافت را به سزای اعمالش رساند را تروریست مینامند. گروه های رهایی بخش و مترقی در پرو و نپال و شیلی و مکزیک را تروریست مینامند. تمامی احزاب مترقی و کمونیست دنیا در لیست تروریست آنها جا دارد. و در میان این اشفته بازار چه کسی تروریست است؟

به مجردی که از انتقام برحق توده ها و خشم مقدس آنان سخن می رانیم ما را با اسامه بن لادن ها و شیعیان عراقی و جانورانی از این دست مقایسه میکنند. اما نمیگویند در کجای دنیا کمونیستی سر کسی را بریده است؟ کدام کمونیستی به مانند شیعیان الجزایر به خانه مردم بی دفاع ریخته و سر کودکان را از بدن جدا کرده است؟ که این اعمال مختص اندیشه ای است که اصولا بر پایه جنایت شکل گرفته.

بدون شك در کنار سرمایه داری و امپریالیسم، مذاهب و بخصوص اسلام و تعالیم اسلامی نقش اساسی و محوری در بزرگترین جنایات بشری ایفا کرده است. تمامی جنایاتی که در افغانستان، الجزایر، اسرائیل و عراق شاهدش هستیم دقیقا برپایه تعالیم اسلامی بوده بحدی که هنوز هیچ مسلمانی نتوانسته کوچکترین دلیلی در عدم انطباق این جنایات با دستورات قران و اسلام بیاورد. امروزه مذهب، سرمایه داری و ناسیونالیسم مثلث جنایات بشری هستند. هر جا که دیدید سر بچه ای بریده شد، هر جا دیدید کشوری با خاک یکسان شد، هر جا دیدید زنی بدار آویخته شد، هر جا شاهد قتل عام مخالفین بودید و هر جا با جنایت دهشت انگیزی روبرو شدید بدانید که پای یکی از اضلاع این مثلث شوم در میان است.

برای رسیدن به صلح باید جنگید. برای رسیدن به دنیای بدون اسلحه باید اسلحه بدست گرفت و هیچ راهی بجز این متصور نیست که اگر راه دیگری کارساز بود قرنها پیش به ثمر می نشست.

جدال امروز دنیا، جدال طبقاتی است. جدال ستمدیدگان و ستمگران است. جدال کار و سرمایه است و در این جدال باید جنگید. هیچ دولت ستمگری تا بحال با خواهش و تمنا برکنار نشده و انقلاب و قهر مسلحانه توده های ستمکشیده تنها راه سرنگونی مستبدان است.

به مبارزات رهایی بخش زحمتکشان دنیا و خشم برحق آنان ارج می نهیم و تا رسیدن به دنیایی که در آن از ستمگر خبری نباشد خواهیم جنگید، چه با قلم، چه با شعار و چه با اسلحه.

نوشته شده توسط سربلند در شنبه سی و یکم تیر ۱۳۸۵